

صهیونیسم در تئوری و عمل: تفاوت بنیادین بین یهودیت نبوی و صهیونیسم سیاسی

هارون یشایائی

رییس انجمن کلیمیان ایران

یهودیت در اصول و معنای خود، دینی الهی است که بنیان آن بر اعتقاد به خداوند یکتا و رسالت پیامبران و سلوک و سیره انبیا نهاده شده است و اخلاقیات آن نیز متکی به فرامین الهی در ده فرمانی است که به وسیله حضرت موسی کلیم الله در چگونگی رفتار و باید‌ها و نبایدهای عمل انسان در ارتباط با خالق و مخلوق به بنی اسرائیل ابلاغ شده و در طول قرون، راهنمای زندگی این مردم بوده و همواره عدالتخواهی، توصیه پیامبران یهود به پیروان این دین الهی است.

«خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد، غیر از این که انصاف را به جای آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خود با فروتنی سلوک نمایی.» (زکریای نبی باب ۴ آیه ۶)

«در آن هنگام، انصاف، مثل آب و عدالت، مانند نهر دائمی، جاری خواهد شد.» (عاموس نبی باب ۵ آیه ۲۳)

«شیران، شمشیر برهنه کرده، کمان را کشیده اند تا مسکین و ناتوان را بیندازند و درستکاران را از میان بردارند، ولی شمشیر ایشان به دل خود آنها فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.» (مزامیر داود باب ۳۸ آیات ۱۴ و ۱۵)

از طرف دیگر در مقابل چنین اعتقادی، صهیونیسم به عنوان یک تفکر سیاسی مطرح می‌شود که در قرن نوزدهم و بیستم میلادی شکل گرفته و با استفاده از تحولات اروپا در این دو قرن توانسته است به یک جریان فکری قدرتمند در میان یهودیان جهان و بسیاری از غیریهودیان تبدیل شود و بر حوادثی که قبل و بعد از جنگ جهانی اول و دوم در نقاط مختلف جهان - بویژه خاورمیانه - پیش آمده، تأثیر قابل توجهی برجای بگذارد. این جریان، حداقل در شروع، به هیچ وجه - نه در ظاهر و نه در باطن خود - شکل یک نهضت دینی را نداشت. شاکله اصلی جریان صهیونیستی را در آغاز، سوسیالیستهای رنگارنگ، و

آنارشیستها و شوونیستهایی تشکیل می دادند که مستقیماً تحت تأثیر تحولات فکری اروپا قرار داشتند و عناصر توحیدی تفکر یهود، به طور بنیادی در اندیشه آنها جای نداشت. ولی به هر حال، عنصری از خواسته های یهودیان را بیان می کرد که در دنیای بحرانی اروپا مخاطبین خود را داشت. اما این دو پدیده، یعنی یهودیت و صهیونیسم چگونه برهم تأثیر گذاشتند...؟ و سیر وقایع، آنها را در چه موقعیتی قرار داد...؟ بحث این گفتار مختصر خواهد بود.

در اعتقاد دینی یهودیان، قداست اورشلیم و آرزوی بنای دوباره بیت المقدس یک ایده آل مذهبی، همچون ظهور ناجی موعود و گسترش عدالت مطلق براساس مشیت الهی است. در متن دعا های روزانه کلیمیان که سه نوبت در روز خوانده می شود، همواره تقدیس اورشلیم، اهمیتی در خور توجه داشته است. برای مثال، این کلام که: «تورات در کوه سینا و کلام خداوند در اورشلیم تجلی خواهد کرد.» (تنخ - مجموعه عهد عتیق) و یا این آیه که: «ای اورشلیم! اگر تو را فراموش کنم، دست راستم را فراموش کرده باشم.» (مزامیر داود

مزمور ۱۳۷ آیه ۶) قرنها است که بر زبان یهودیان مومن، جاری است و هیچ گونه روح تعرض و پر خاشگری در آن وجود ندارد. در ایمان یهودیان، تجدید بنای خانه خدا، نشانه حرکت انسان به سوی معنویت و انتظار عدالت مطلق است و نه یک حکومت دنیوی با اقتدار سردمداران و مرزهای جغرافیایی و نوع خاص برتری گروهی از مردم بر گروهی دیگر که محور اندیشه سیاسی صهیونیستها بوده و می باشد. همه می دانیم که یهودیان قرنها در کشورهای مختلف پراکنده بوده و با کسب خصوصیات اجتماعی و فرهنگی هر ملت و یا گروهی، از فرهنگهای مختلف تأثیر گرفته و طبعاً به سهم خود بر آن تأثیر گذاشته اند، ولی در هر شرایطی، اعتقاد خود را به خدای یگانه و مجموعه نظام فکری، اعتقادی و سنتی دین خود حفظ کرده اند. بسیاری از افراد متدین و متفکران یهودی از همان آغاز تا امروز، تفکر صهیونیستی را در مجموعه اندیشه یهودیت، مردود شمرده اند.

آلبـرت انیـسـتـن
(Albert Einstein=1879-1955)، فیزیکدان
نابغه یهودی در کتاب «سالهای اخیر

زندگی ام» (Out of My Later Years) می نویسد: «آنچه من از ماهیت اصلی یهودیت می دانم با ایده یک کشور یهودی، با مرزهای مشخص، ارتش و قدرت دنیوی و فانی نمی خواند. زبانی که «یهودیت» متحمل خواهد شد - بویژه به واسطه گسترش و تکامل ناسیونالیستی تنگ نظرانه در درون یک «کشور یهودی» - مرا سخت هراسان می سازد.» پروفیسور مارتین بورمن (Martin Borman)، یهودی سرشناس مخالف صهیونیسم (۱۹۶۵-۱۸۷۸) می گوید: «تنها یک انقلاب داخلی می تواند بیماری کشنده نفرت بی دلیل ما را نسبت به اعراب شفا دهد. این بیماری، ما را به کلی از میان خواهد برد، فقط آن زمان است که پیران و جوانان ما خواهند فهمید که مسئولیت ما در قبال اعرابی که شهرهایشان را اشغال کرده ایم و یهودیان سرزمینهای دیگر را در آن اسکان داده ایم تا چه حد عظیم است! اعرابی که خانه هایشان را ارتز کرده ایم و بر زمینهایشان کشت و زرع می کنیم، میوه های باغها و تاکستانهایشان را جمع آوری می کنیم و در شهرهایی که از آنها غصب کرده ایم، مدرسه و کنیسه و

مراکز خیریه می سازیم. در حالی که مدام لاف از آن می زنیم که ما «مردم کتاب مقدس (تورات) هستیم ... و خود را روشنایی ملتها می دانیم ...!»

همین متفکر در جای دیگر می گوید: «... هنگامی که ما به فلسطین رفتیم، سؤال تعیین کننده، این بود که آیا در آن جا می خواهیم دوست و همپیمان باشیم، برادر باشیم، عضوی از جامعه خلقهای خاورمیانه باشیم و یا نماینده استعمار و امپریالیسم ...؟ اکثر صهیونیستها ترجیح دادند از هیتلر بیاموزند تا از یهودیت ... هیتلر می خواست نشان دهد که تاریخ در راه تعالی روح گام بر نمی دارد، بلکه طریق قدرت را می پیماید و اگر ملتی به قدر کافی قدرتمند است، می تواند بیرحمانه بکشد ... از ابتدا لازم بود که ما با چنین برداشتی از تاریخ می جنگیدیم ...» (روزنامه جویس گرونیکل ۲ ژوئن ۱۹۵۸)

اشارات در این زمینه از روحانیون و متفکران یهودی از بعد از اولین کنگره جهانی صهیونیستها در شهر بال سوئیس ۱۸۹۷، بسیار زیاد است که از آن

میان، نقل قول از دو روحانی برجسته یهودی در این جا ضروری است.

موشه منوهیم، روحانی سرشناس و یهودی ضد صهیونیسم (۱۹۸۰-۱۸۹۳) در کتاب «دو مقاله» که در سال ۱۹۷۳ در نیویورک به چاپ رسید، می نویسد: «من یهودی تمام عیار بودم را ابتدا مرهون آموزش پدر بزرگ ارتدکس راستین، مهربان و صادق خودم در اورشلیم قدیمی درباره اونیورسالیسم (عام گرایی جهانی) در مورد یهودیت نبوی می دانم. پیش از آن که تحت تأثیر خفه کننده ناسیونالیسم «یهود» و نژاد گرایی «قوم برگزیده» در دبیرستانهای هر صلیه یافا - تل آویو (فلسطین) سالهای ۱۹۱۳-۱۹۰۹ قرار گیرم ... و با رسیدن به پایان راه، پس از هشتاد سال عمر، مسایل یهود، شب و روز مرا عذاب می دهد. چگونه ممکن است یهودیان اهل علم، عاقل، کهنسال، متمدن، مبادی آداب و اخلاق و مهربان، عقل خود و منطق متحول و ذاتی سه هزار ساله شان را از دست بدهند و آرمانهای مادی و شرک آلود ناسیونالیسم سیاسی غارتگر (صهیونیسم) را در سر پیورانند...؟»

روحانی بزرگ دیگر یهودی، احدحآم

Ahad Haam متوفی به سال ۱۹۴۲ که خود از شرکت کنندگان در اولین کنگره جهانی صهیونیسم بود، بعد از شرکت در این کنگره به فلسطین رفت و از آنچه به چشم خود دید به خشم آمد و نوشت: «طی هزاران سال خون ما در همه جای دنیا بر زمین ریخت، ولی ما خون کسی را نریختیم...»

«بدین سان، مردم ما از نسلی به نسلی دیگر در میان ملت‌هایی زیستند که با اتکا بر شمشیرهای خود می زیستند و به طور معمول، خون اطرافیان خود را می ریختند. خلق ما از این زندگی وحشیانه چیزی نخواست. اگر موضوع کشتن اعراب به دست یهودیان، حقیقت داشته باشد، چه می توان گفت...؟ خدای من فرجامی این چنین باید...؟»

این است هدفی که پدران ما در راه آن کوشیدند و تمام نسلها به خاطر آن رنج بردند...؟ این است رویای «بازگشت به صهیون»... برای ریختن خون بی گناهان بر خاک آن...؟ «(روزنامه هارتس چاپ اسرائیل)

در حال حاضر نیز متفکرانی چون «خاخام المبرگ»، «اسرائیل شاهاک» و

«خانم فلسیالانگر» دوزنامه نگار و حقوقدان یهودی ساکن اسرائیل و دیگران، آشکارا مخالفت خود را با صهیونیستها ونحوه تفکر آنها اعلام می دارند.

آنچه به طور مختصر از اعتقاد یهودیت و نظرات روحانیون و متفکران یهودی نقل گردید، برای یادآوری این نکته است که جهان بینی صهیونیستی و تفکرات و نژاد پرستی در میان یهودیان، جهان شمول و عام نیست و با همه حجم تبلیغات بسیار صهیونیستها، هم اینک در جهان ما یهودیانی که خود را مکلف به مبارزه با نژاد پرستی و حق کشی صهیونیستها می دانند فراوان هستند. ولی این، همه صورت مسئله نیست جریان جنبش صهیونیستی با تئوریهای عوام فریبانه و اقدامات بی باکانه خود که با پشتیبانی ارتجاعی ترین نیروهای کشورهای امپریالیستی انجام می دهد، به عنصری موثر در زندگی یهودیان و مردم فلسطین و منطقه و افکار عمومی جهان مبدل گشته است.

نگاهی به عناصر و شرایط شکل گیری جریان صهیونیستی در تئوری و در عمل شاید بتواند جوابگوی علل رشد و تواناییهای گذرای این جریان باشد.

«تئودور هرتزل»، سیاست باز حرفه ای و روزنامه نگار یهودی اتریشی، متوفی به سال ۱۹۰۴ را می توان نخستین کسی دانست که افکار و عقاید صهیونیستها را به طور مدون تئوریزه کرد و در کتابی به نام «دولت یهود» در سال ۱۸۹۷ در کنگره بال قرائت نمود. می توان گفت اقدامات او بود که زمینه را برای صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ مهیا ساخت. بالفور، وزیر امور خارجه انگلیس در یک بده و بستان مالی - سیاسی، حق یهودیان را برای تأسیس دولت یهود در بخشی از فلسطین - آن طور که هرتزل گفته بود - به رسمیت شناخت و یک بحران و جنگ ظاهراً پایان ناپذیر، میان یهودیان و مسلمانان را برنامهریزی کرد. شاید نقل قول قسمتهایی از دفتر خاطرات هرتزل بتواند اندیشه و روحیات او را مشخص نماید. او می گوید: «یقین دارم که نام من در میان نیکوکاران بزرگ بشریت خواهد آمد و شاید این احساس من آغاز اوهام و شکوه عظمت باشد...»

در جای دیگر، «سرو صدا»، یعنی همه چیز...! در حقیقت، سرو صدا بسیار به

حساب می آید، سرو صدای تقویت شده، خود واقعی‌تری قابل توجه است. تاریخ بشر، چیزی نیست جز سرو صدا؛ سرو صدای اسلحه و اندیشه‌های پیشرو. باید از سرو صدا، کمال استفاده را برد...؟» هرتزل، نگرانی نداشت که خود را یک ماکیاولی کامل بداند و برای رسیدن به هدف خود از هیچ اقدامی فروگذار نمی کرد.

بعد از وفات هرتزل، رهبران صهیونیست، پا را فراتر گذاشتند. ولادیمیر ژابوتسنگی، از رهبران برجسته صهیونیست (۱۹۴۰-۱۸۸۰) در توجیه اندیشه‌های خود به یک نژاد پرست افراطی مبدل شد که حتی رهبران میانه رو صهیونیست‌ها او را فاشیست خطاب نمودند. او که روزنامه نگاری فعال در جریان انقلاب ۱۹۱۷-۱۹۰۵ روسیه بود، در سال ۱۹۰۴ طی مقاله ای نوشت «منشاء احساسات ملی هر کس را باید فقط در خون و خصوصیات فیزیکی نژاد او جستجو کرد... بنابراین، فقط آن قومی می تواند دارای هویت ملی باشد که همبستگی ملی خود را همیشه به هر قیمتی حفظ کرده باشد و چون همبستگی ملی نیز فقط با خالص ماندن نژاد حفظ

خواهد شد، بنابراین، ما یهودیان ناچاریم برای خود سرزمینی داشته باشیم تا از اختلاط با دیگر نژادها مصون بمانیم...»

این نظریه نژادی ژابوتسنگی وقتی عنوان شد که هیچ نشانه ای از وحدت نژادی یهودیان در جهان وجود نداشت. اگر فرض خلوص نژادی را معتبر بدانیم، (که امروزه با نظریه های علمی به کلی مردود اعلام شده است) می توان پرسید چه وحدت نژادی مثلاً بین یهودیان اسکانندیناوی یهودیان یمن - اتیوپی یا ایران می توان یافت...؟... البته ژابوتسنگی علاقه ای ندارد که به این پرسش، پاسخ دهد.

دیگر رهبران صهیونیست، کم و بیش، همین باور را داشتند. مناخیم بگین که بعدها در تشکیلات تروریستی «بتار» و «ایرگون»، یک سازمانده فعال بود و بنا بر اعتراف خود بیشتر حملات به فلسطینی ها - از جمله هجوم به دهکده «دیر یاسین» - را طراحی کرده بود، بعدها سمتهای بسیار مهمی در دولت اسراییل به دست آورد و مدتها نخست وزیر اسراییل شد. در سال ۱۹۳۸ در کنگره «بتار»، نظریات خود را آشکارا بیان کرد. «بعد از صهیونیسم عملی و

صهیونیسم سیاسی، اینک دوره صهیونیسم نظامی فرا رسیده است و ما چون نباید تنها متکی به برانگیختن احساس ترحم دیگران باشیم، چاره‌ای جز قوی شدن نداریم، زیرا مطمئن هستیم فقط در این صورت، دنیا به کمک ما خواهد آمد.»
(زندگینامه مناخیم بگین، نوشته «فرانک گرواس»)

بگین بعدها همیشه از تئوری تکیه بر قدرت استفاده کرده است. حمله دسته‌های مسلح «ایرگون» به دهکده دیر یاسین و تلقی او از این کشتار، نشانه کامل انطباق تفکر صهیونیستی در عمل روزمره می‌باشد. بگین در کتاب خود به نام «کشورش» اشاره‌ای جالب به این جریان می‌کند: «در آن روستا که بعداً نامش معروفیت جهانی پیدا کرد، هر دو طرف، متحمل خسارات و تلفات زیادی شدند... از ما ۴ کشته و نزدیک ۴۰ مجروح به جای ماند که در مجموع، رقمی حدود چهل درصد نفرات ایرگون را تشکیل می‌داد، ولی در طرف دیگر، تعداد اعرابی که کشته و مجروح شدند سه برابر بیشتر از ما بود...» در سال ۱۹۸۲، پرفسور زوی آنکوری (ZNI ANKORI) که خود از گروه تروریستی «هاکانا» بود و بعدها در زمره منتقدین

صهیونیسم قرار گرفت، مشت بگین و دیگران را در جریان حمله به دیر یاسین باز کرد و در روزنامه اسراییلی داوار (۹ آوریل ۱۹۸۲) نوشت: «... به ۶ یا ۷ خانه‌ای که سرزدم جنازه‌هایی یافتیم که آثار گلوله روی بدن آنها نشان می‌داد، مستقیماً از نزدیک هدف تیر قرار گرفته و کشته شده‌اند... در میان آنها به جنازه مردانی برخوردیم که آلتشان را قطع کرده بودند و نیز جنازه زنانی را دیدم که شکمشان از هم دریده بود...»

در این مورد «ژاک درنیه»، نماینده صلیب سرخ در فلسطین که بلافاصله پس از وقوع فاجعه به دیر یاسین آمده بود، مطلب تکان دهنده‌ای نقل می‌کند: «بعد از مشاهده واقعه، در ملاقاتی که با فرمانده «ایرگون» مناخیم بگین داشتم از او درباره سرنوشت مجروحین حادثه سؤال کردم، جواب داد (طبعاً اگر مجروحی وجود داشت او را با خود می‌آوردیم، ولی ما کارمان را به صورتی انجام دادیم که مطمئن بودیم هیچ مجروحی در آن جا باقی نمانده است...) و من از پاسخ او که جز از بی‌رحمی و شقاوت خبر نمی‌داد، واقعاً یکه خوردم...» (مجله انستیتوسی مطالعات فلسطین)

بعدها آنچه در فلسطین در معنای اعلامیه بالفور ۱۹۱۷ و قطعنامه سازمان ملل ۱۹۴۷ مبنی بر تشکیل کشور اسراییل تا جنگهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ - که دولت اسراییل عملاً قطعنامه های سازمان ملل را نادیده گرفت و بقیه سرزمین فلسطین و بیت المقدس را اشغال نمود - اتفاق افتاد و هم آنچه امروز به عنوان عکس العمل در مقابل قیام انتفاضه و دولت خودگردان فلسطینی ها جریان دارد، چیزی جز عمل کردن به تفکر رهبران صهیونیست به همان صورتی که در «دیریا سین» شکل گرفت، نیست. «کفر قاسم»، «صبرا و شتیلا»، «قانا»، «مسجد الخلیل» و جای جای روستاها و دهات فلسطین، گواه همین اندیشه و عمل صهیونیستهاست. پرداختن به این مقوله با توجه به حجم زیاد کتابها و مقالات مختلف، زاید به نظر می رسد، ولی برای آن که ذهن خواننده به این توهم دچار نشود که در زمانهای گذشته و حال، صهیونیستها، نماینده تفکر و عمل اندیشمندان - روحانیون و جمع کشیری از توده های یهودی بوده و هستند، یادآوری این نکته ضروری به نظر می رسد که در همان سال ۱۹۴۸،

روحانیون و روشنفکران و مردم یهودی به این توحش لجام گسیخته و آنچه در دیریا سین گذشته بود، اعتراض کردند. از جمله دو حاخام بزرگ یهودی «حاخام هرزوگ I.H. Herzog» و «حاخام اوزیل R.Z. VZIEL» در روزنامه «پست فلسطین» طی اعلامیه ای، ضمن محکوم کردن اعمال جنایتبار روستای دیریا سین نوشتند: «این اقدام زشت و شنیع، باعث شرمساری یهودیان است...» (روزنامه پست فلسطین، ۱۳ آوریل ۱۹۶۸)

قابل توجه این که بسیاری از کتابها و مقالاتی که در رد تئوری صهیونیستها نوشته شده، به وسیله اندیشمندان یهودی بوده است. البته با ذکر این نکته که بعد از سالهای ۱۹۶۷، فشار سازمانهای صهیونیستی بر مخالفین خود، مخصوصاً مخالفین یهودی، چنان افزایش یافته است که میدان عمل و اظهار نظر منتقدان صهیونیستها را در میان یهودیان بسیار محدود نموده و رساندن فریاد اعتراض یهودیان ضد صهیونیست در جنجال جهانگیر صهیونیستها را کاری دشوار ساخته است. با این همه نمی توان پرچمدار

مبارزات ضد صهیونیستی در میان یهودیان
زمان ما را از یاد برد.

اسرائیل شاهاک (متولد ۱۹۳۳)،
روزنامه نگار و حقوقدان یهودی،
ریس «جمعیت حقوق مدنی و حقوق بشر
اسرائیل» اخیراً در مصاحبه با روزنامه
هیستادروت در پاسخ خبرنگاری که سؤال
می کند آینده کشور اسرائیل را چگونه
می بینید، می گوید: «شاید چند اشعه از امید
وجود داشته باشد؛ نسل جوانتر اسرائیل،
بخصوص بچه های مدارس سؤالاتی را مطرح
می کنند... اما امید من در اصل به اعرابی
است که در زندانهای اسرائیل رنج می کشند،
اگر ما به اتفاق آنان برای حقوقمان مبارزه
کنیم، می توانیم چیز محکمی را بنا نماییم.
همدردی عمیق بین سازمانهای مترقی یهود
و اعراب مرا سخت به هیجان می آورد. ما
نمی توانیم امنیتمان را به وسیله قدرت به
دست آوریم. تنها از طریق حقوق مساوی
است که می توانیم به صلح دست یابیم. برای
من قبل از جنگ ۱۹۶۷، اسرائیل مهمتر از
هر چیز دیگری بود، ولی امروز معتقدم که بر
خطا بوده ام و حال بر این نکته پای می فشارم
که حقوق اساسی و انسانی اعراب، از جمله

بازگشت به موطنشان باید به آنها بازگردانده
شود. ۲۰۰۸. من اربابی نیستم که اجازه
بازگشت به کسی بدهم، بلکه برابر با آنانم و
طالب برابری برای همه هستم...»

در پایان، اشاره ای به نقش قدرتهای
اقتصادی و نظامی جهان امپریالیستی در
حمایت از تشکیل کشور اسرائیل و کمک به
ادامه حیات آن و از همه مهمتر، تبدیل
نمودن این حکومت به چماقی علیه
حکومت‌های خاورمیانه و حتی دورتر برای
محققان فردا ضروری به نظر می رسد.
نمی توان از یاد برد که امپریالیسم برای
دست اندازی به منابع انرژی در مناطق
مختلف خاورمیانه، به ایجاد یک حکومت
کاملاً گوش به فرمان و خودی احتیاج داشت
و متأسفانه، سابقه تاریخی زندگی یهودیان
در نقاط مختلف جهان، آرمانهای مذهبی آنها
برای زیارت اماکن مقدس خود در اورشلیم،
ستم و کشتار یهودیان توسط نازیهای
هیتلری، نفی بلد کردن جمع کثیری از آنها
در جریان جنگ جهانی دوم، زمینه مساعدی
برای اجرای نقشه امپریالیستها فراهم کرد.
تردید نیست که قدرتهای بزرگ
در جریان جنگ جهانی دوم و یهودی کشی

نازیها هرگز سرسوزنی برای یهودیان و دین و فرهنگ آنها دلسوزی نکردند. آنها می خواستند از آنچه پیش آمده است برای اهداف استعماری خود بهره برداری کنند و متأسفانه لااقل تا مقطع کنونی توانستند و البته در این ماجرای بزرگ تاریخی، نقش رهبران کشورهای عربی را نمی توان فراموش کرد. ویژگی عمده رهبران عرب و حتی رهبران فلسطینی شاید تا همین چند سال اخیر این بود که از توده های مردم عرب فاصله ای فراوان داشتند. رهبران عرب، گاهی حقوق مردم فلسطین را در یک معامله ساده می باختند و گاه فرمان می دادند که یهودیان را به دریا بریزند...! و در این میان، توده های مردم عرب و فلسطینی بودند که در غربت اردوگاههای مختلف، نسلی به نسلی، میراث مقاومت می آموختند و آینده سرافراز خود را یادآور می شدند.

امید من به آینده این است که مسلمانان - یهودیان - مسیحیان از هر فرقه و مرامی در فلسطین این سرزمین مقدس رویایی، زندگی صلح آمیز و برادرانه ای پی ریزی نمایند.

منابع

- ۱- کتب دینی یهود.
- ۲- یوری ایوانف، صهیونیسم، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳- موشه منوهین، منتقدان یهودی صهیونیسم، ترجمه وارزیک درساهاکیان، تهران: انتشارات سروش.
- ۴- لی برنر، مشت آهنین، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۵- ماکسیم رودنسون، عرب و اسراییل، ترجمه رضا براهنی، تهران: انتشارات خوارزمی.